

مباحث خارج اصول فقہ

استاد معظم

حضرت آیت اللہ حسینے گرگانے مطالعہ العالی

«اجتماع امر و نہی»

شمارہ: ۸

تقديم امور

التاسع: انه قد عرفت انّ المعتبر في هذا الباب أن يكون كل واحد من الطبيعة المأمور بها والمنهي عنها مشتملة على مناط الحكم مطلقاً حتى في حال الاجتماع فلو كان هناك ما دلّ على ذلك من اجماع او غيره فلا اشكال، و لو لم يكن الا اطلاق دليلي الحكمين ففيه تفصيل؛ وهو انّ الاطلاق لو كان في بيان الحكم الاقتضائي لكان دليلاً على ثبوت المقتضي والمناطق في مورد الاجتماع فيكون من هذا الباب.

ولو كان بصدد الحكم الفعلي فلا اشكال في استكشاف ثبوت المقتضي في الحكمين على القول بالجواز، الا اذا علم اجمالاً بكذب احد الدليلين فيعامل معهما معاملة المتعارضين.

خلاصة الكلام: كلما كانت هناك دلالة على ثبوت المقتضي في الحكمين كان من مسئلة الاجتماع وكلما لم يكن هناك دلالة عليه فهو من باب التعارض مطلقاً.

مرحوم آقاي آخوند رحمته الله در مقدمه هشتم می فرماید: مورد تصادق و اجتماع امر و نهی می بایست بنابر جواز فعلاً محکوم به هر دو حکم باشد و اما بنابر امتناع، محکوم به **اقوی المناطق** است و یا محکوم به حکم دیگری غیر از حکمین اگر **اقوی المناطق** وجود نداشته باشد.

و اگر برای متعلق امر و نهی مناطی نباشد از باب اجتماع نیست و مورد اجتماع هم محکوم به حکم یکی از آن دو که دارای مناط است، می باشد یا حکم دیگری غیر از این دو، اگر هیچ کدام مناط نداشته باشند؛ چه قائل به جواز و یا قائل به امتناع باشیم. البته این به لحاظ مقام ثبوت است.

خلاصه: صلاة در دار غصبی مجمع متعلق امر و نهی است؛ چون دارای هر دو ملاک می باشد. بنابراین بر مبنای جواز اجتماع محکوم به هر دو حکم است؛ چون ملاک برای هر دو است و دوم اینکه تنافی بین آن دو نیست، اما بنابر قول به امتناع محکوم به **أقوی الملاکین** می باشد.

امام راحل رحمته اللہ علیہ می فرماید: بدون اشکال نزاع در مسئله اجتماع امر و نهی مبتنی بر احراز مناط در متعلق امر و نهی نمی باشد. بنابر مختار خود آقای آخوند در تحریر محل نزاع واضح است؛ چون نزاع حیثی می باشد و بنابر تحریر ما هم مبتنی نمی باشد؛ چون که نزاع در امکان تعلق وجوب و تحریم است به عنوان صلاة و عنوان غصب نه در وقوع، پر واضح است که نزاع و بحث کبروی مبتنی بر احراز مناط نیست.

خلاصه کلام مرحوم آقای آخوند رحمته اللہ علیہ **در امر ناسع که متمم امر هشتم است، عبارت است از این که:**

دلیلین اگر در مقام بیان حکم اقتضائی باشند از باب اجتماع هستند و اگر در مقام بیان حکم فعلی باشند اگر علم به کذب **احدهما** غیر معین پیدا شود، دارای حکم تعارض هستند مطلقاً؛ چه قائل شویم به جواز یا امتناع. و اگر علم به کذب **احدهما** بدست نیاید و احتمال صدق هر دو باشد بنابر قول جواز از باب اجتماع می باشند و بنابر قول به امتناع، معامله باب تعارض می شود. اگر جمع عرفی بین آن دو امکان نداشته به اینکه یکی را بر حکم اقتضائی حمل کنیم و در این صورت نوبت به باب تعارض نمی رسد.

اشکال مرحوم امام خمینی رحمته اللہ علیہ: دو احتمال در کلام مرحوم آقای آخوند رحمته اللہ علیہ وجود دارد.

احتمال اول: مرحوم آقای آخوند رحمته اللہ علیہ اگر بخواهند در محل نزاع در مسئله اجتماع امر و نهی این قید را اضافه کنند تا مسئله جواز یا عدم جواز تعلق امر و نهی به دو عنوان متصادق در **شیء واحد** مشروط به این است که ملاک هر دو حکم در آن واحد وجود داشته باشد، و الا از محل نزاع خارج است. امام راحل عظیم الشان رحمته اللہ علیہ می فرماید: اگر مرحوم آقای آخوند رحمته اللہ علیہ چنین چیزی را اراده کرده باشد، ما از ایشان سؤال می کنیم: چه فرقی بین این قید با قید مندوحه وجود دارد؟ شما در مورد قید مندوحه فرمودید که قید مندوحه ربطی به محل نزاع

ندارد؛ زیرا قید مندوحه مربوط به متعلق و **مکلف به** است و مستلزم تکلیف به محال است در حالی که در باب اجتماع امر و نهی از ارتباط با محال بودن نفس تکلیف بحث می‌شود نه با محال بودن **مکلف به**.

در اینجا همین حرف را به مرحوم آقای آخوند رحمته الله می‌زنیم آیا اجتماع دو ملاک که شما آن را در محلّ نزاع معتبر دانسته‌اید در حیثیت بحث در باب اجتماع امر و نهی دخالتی دارد یا در ارتباط با پیاده شدن مسئله اجتماع امر و نهی است؟

اگر آقای آخوند رحمته الله بفرماید برای پیاده شدن مسئله اجتماع امر و نهی است به این بیان که مسئله اجتماع از مصادیق باب تراحم شود در جواب گفته می‌شود که در باب قید مندوحه هم همین طور است؛ چون مسئله اجتماع امر و نهی در جایی پیاده می‌شود که مندوحه وجود داشته باشد، پس چرا شما قید مندوحه را در محلّ نزاع معتبر نمی‌دانید؟

و اگر بفرمایند: ما کاری به صغری و پیاده شدن امر و نهی نداریم، بحث ما در ارتباط با کبری و نفس تعلق امر و نهی به دو عنوان متصادق در **شیء واحد** است، جواب داده می‌شود که در این صورت چه ضرورتی دارد که مسئله تراحم و وجود دو ملاک را در ماده اجتماع مطرح بفرمایید.

احتمال دوم: مرحوم آقای آخوند رحمته الله در مقدمه هشتم و نهم (مقام ثبوت و اثبات) در صدد اضافه کردن قید «وجود مناط» نیست بلکه کلام ایشان ناظر به مقام تطبیق و پیاده شدن اجتماع امر و نهی هستند و در واقع می‌خواهند به یک سؤال مقدر پاسخ دهند و آن سؤال این است: شما برای مسئله جواز اجتماع مثال زده‌اید به **عامین من وجه** «اکرم العلماء ولا تکرم الفساق» عده‌ای از اصولیین جوازی شده‌اند و گفته‌اند تعارض بین امر و نهی در محلّ تصادق نیست ولی در باب **تعارض الأدلة** گفته‌اند که تعارض **عامین من وجه**، یکی از وجوه تعارض است و در مثل **صلّ و لا تغصب** بین آن دو جمع نکرده‌اند و مسئله جواز اجتماع امر و نهی در **شیء واحد** را پیش کشیده‌اند.

مرحوم آقای آخوند رحمته الله با ذکر این مقدمه پاسخ می دهند: علت این است که در مادهٔ اجتماع **صلّ و لا تغصب** هم ملاک وجوب و هم ملاک حرمت وجود دارد، اما در مادهٔ اجتماع **اکرم العلماء ولا تکرم الفساق** ملاک هر دو را نتوانسته اند احراز کنند.

عبارت مناهج الوصول این است: «انّ المیزان الکلی فی باب الاجتماع هو احراز المناطین حتّی فی مورد التصادق، فکل ما کان دلالةً علی ثبوت المقتضی فی الحکمین کان من مسئله الاجتماع، و الا فهو من باب التعارض».

مرحوم امام خمینی رحمته الله می فرمایند: اگر کلام مرحوم آقای آخوند رحمته الله ناظر به این باشد، در پاسخ می گوئیم: موضوع تعارض **خبران مختلفان** است و مناط در اختلاف بین دو خبر هم فهم عرفی است، و جمع بین آن دو هم عرفی می باشد نه عقلی، بخلاف باب اجتماع امر و نهی؛ چون مسئله عقلی صرف است و اساساً ربطی بین این دو مسئله (تعارض **خبران** و باب اجتماع امر و نهی) نیست. پس پیش کشیدن مناط تمام نیست و بحث ایشان نه جامع است و نه هم مانع؛ زیرا دو خبر متعارض اگر دارای جمع عرفی نباشد مندرج تحت باب تعارض هستند و باید اعمال قواعد باب تعارض نمود، و جمع عقلی هم در باب اجتماع امر و نهی از وجوه جمع در باب تعارض نیست.

خلاصه این که جمع و تعارض در باب **تعارض الأدلة** عرفی هستند نه عقلی و در باب اجتماع به حکم برهان عقلی است پس بین این دو باب هیچ گونه ارتباطی نیست، همانگونه که تراحم در نظر عقل منافاتی با تعارض عرفی ندارد.

اشکال مرحوم صاحب منتقى الاصول رحمته الله: بعضی از بزرگان و ما، در سابق خیال می کردیم که مرحوم آقای آخوند رحمته الله در مقام بیان تحدید ضابطهٔ باب تراحم است و باب تراحم به نظر ایشان آنجایی است که ملاک هر دو حکم موجود باشد و لذا نسبت داده اند به آقای آخوند رحمته الله که می فرماید: تراحم تنافی دو حکم با وجود دو ملاک است.

لکن الان بر این باوریم که کلام آقای آخوند علیه السلام ظهور در این گفتار ندارد؛ زیرا در کلام ایشان چیزی که اشاره به این سخن داشته باشد به غیر از این کلامش «**تزامم المقتضیین**» وارد نشده است و این کلام هم ظهور در این نسبت ندارد. پس، از کلام آقای آخوند علیه السلام استفاده نمی‌شود که در باب التزام وجود ملاکین معتبر است. بلی، مرحوم آقای آخوند علیه السلام در موارد متعدده‌ای فرموده‌اند «**تحقق التزام بین حکمین**» اما دلیلی بر تخصیص موردش به صورت **وجود المقتضیین** و وقوع التزام بین دو ملاک ندارد.

توضیح اشکال: اگر قصد آقای آخوند علیه السلام، تحدید باب التزام باشد، منافات دارد با آنچه که ایشان در **بعض صور** فرموده‌اند از موازات تعارض است. مثلاً صورتی که هر دو دلیل برای بیان حکم فعلی باشند.

و اگر نظر ایشان به تحدید مسئله اجتماع امر و نهی باشد، پس اعتبار وجود ملاک برای اینکه مورد از موارد باب اجتماع باشد مانند اعتبار مندوحه در محل نزاع است، این هم تمام نیست؛ چون وجود ملاک و عدم آن **اجنبی** مانند قید مندوحه اجنبی از حکم به جواز یا امتناع اجتماع امر و نهی است؛ چون تضاد لازم می‌آید.

چنانکه اثر عملی هم ترتبش توقف بر این ندارد؛ زیرا بنابر قول به جواز اگر هم فعلاً حکم به ثبوت **ملاکین** شود، ملاک احراز نمی‌شود، بلکه اطلاق دو دلیل کفایت می‌کند و از اطلاق **دلایل** ثبوت ملاک استکشاف می‌شود، و بنابر قول به امتناع، الزامی برای ترتیب اثر عملی که متوقف بر احراز ملاک باشد، نیست.

اشکال آقای خوئی علیه السلام بر آخوند خراسانی علیه السلام: نقطه اولی در کلام آقای آخوند علیه السلام این بود که: مسئله اجتماع بر محور و مدار یک چیز می‌چرخد و آن عبارت است از اینکه مجمع دو متعلق امر و نهی باید مشتمل بر ملاک هر دو حکم باشد مثل صلاة در دار غصبی که مورد تصادق متعلق امر و نهی است اگر مشتمل بر هر دو ملاک باشد از افراد مسئله اجتماع امر و نهی می‌باشد، و بنابر قول به جواز محکوم به هر دو حکم است؛ چون ملاک برای هر دو وجود دارد و تنافی هم بین آن دو ملاک نیست.

اما بنابر مبنای امتناع محکوم به **اقوی الملاکین** است در صورتی که یکی **اقوی** باشد، و اما اگر **متساویین** باشند محکوم به حکم دیگری غیر از این دو حکم «وجوب - حرمت» است به مقتضای اصل لفظی یا اصل

عملی؛ زیرا برای ملاک امر و نهی اثری نیست. و اگر فرض شود که مجمع مشتمل بر ملاک هر دو حکم با هم نیست، از باب اجتماع امر و نهی نخواهد بود، فرق نمی‌کند که یکی از آن دو ملاک داشته باشد و یا خیر.

توضیح اشکال: اولاً؛ نزاع در مسئله اجتماع امر و نهی مبتنی بر نظر مذهب امامیه که قائل هستند به تبعیت احکام مر ملاکات واقعیه و جهات **نفس الامریه** را، بلکه عمومیت دارد و بر تمام مذاهب، حتی مذهب اشعری را در بر می‌گیرد ولو اینکه منکر تبعیت احکام از ملاکات واقعیه‌اند؛ زیرا بحث از جواز اجتماع امر و نهی در شیء واحد و یا امتناع آن اختصاص به مذهبی دون مذهبی ندارد.

ثانیاً؛ سابقاً گفته شد که نزاع در مسئله سرایت نهی از متعلق خودش به **ما ینطبق علیه المأمور به** و عدم سرایت است. و شناختید که قول به سرایت، مبتنی بر یکی از دو امر است:

۱. مجمع از حیث وجود و ماهیت واحد باشد.
۲. لازم از ملزوم در حکم تخلف نماید، به اینکه حکمی که برای ملزوم ثابت است، برای لازم هم ثابت باشد. و قول به عدم سرایت، هم مبتنی بر دو امر است:
۱. مجمع از حیث وجود و ماهیت متعدد باشد.
۲. لازم از ملزوم در حکم تخلف نماید. به این بیان که حکم ثابت برای ملزوم به لازم سرایت نکند و به انتفاء یکی از این دو شرط، قول به عدم سرایت منتفی می‌شود.

در پی روشن شدن مباحث سابق، نتیجه گرفته می‌شود که مسئله محل نزاع مبتنی بر تبعیت احکام واقعیه از مصالح و مفاسد نیست؛ زیرا یکی از دو مسئله اساساً اجنبی از مسئله دیگری است و هیچ‌گونه ارتباطی با هم ندارند.

خلاصه کلام: متوجه شدید که محل خلاف در مسئله محل بحث غیر نقطه خلاف در مسئله تبعیت احکام مر جهات مصالح و مفاسد واقعیه است. در مسئله اجتماع اگر متعلق امر و نهی از حیث وجود و ماهیت یکی باشد چاره‌ای جز قول به امتناع و سرایت نیست حتی بنابر مذهب اشعری که منکر تبعیت احکام از مصالح و

مفاسد، و قائل به جواز تکلیف به محال هم می‌باشد؛ چون اجتماع امر و نهی در شیء ذاتاً و حقیقیه تکلیف به محال نیست بلکه نفس این تکلیف محال است.

ولی اگر قائل شدیم به تعدد وجود و ماهیت متعلق امر و نهی و نیز قائل شدیم که حکم از احد متلازمین به دیگری سرایت نمی‌کند، چاره‌ای جز قول به جواز اجتماع امر و نهی نداریم، حال می‌خواهد احکام تابع مصالح و مفاسد باشند و یا خیر. پس سخن مرحوم آخوند که نزاع در مسئله اجتماع امر و نهی مبتنی بر تبعیت احکام بر مصالح را، محصل ندارد.

و اما بنابر مذهب اشاعره که منکر مسئله تحسین و تقبیح عقلی هستند و می‌گویند که عقل حسن و قبیح اشیاء را درک نمی‌کند و اینکه «کلّ ما أمر به الشارع فهو حسن» «وکلّ ما نهی عنه قبیح» و اینکه افعال خداوند هرگز متصف به قبیح نمی‌شوند و بدین خاطر قائل شده به عدم تبعیت احکام واقعیه از ملاکات را نه در متعلق احکام و نه در نفس خود احکام؛ زیرا آن‌ها می‌گویند مانعی از صدور لغو از شارع حکیم نیست.

و اما امامیه ملتزم هستند به تبعیت احکام واقعیه از ملاکات؛ زیرا افعال خداوند متصف به حسن و قبیح می‌شوند و دارای ملاک هستند، لذا می‌گویند صدور لغو از شارع مقدس و حکیم، قبیح است.

پس منشأ خلاف در مسئله تبعیت احکام از مصالح و مفاسد غیر از منشأ خلاف در مسئله اجتماع امر و نهی می‌باشد و ارتباطی با هم ندارند.

نقطه دوم در کلام مرحوم آقای آخوند^{رحمته}: اگر احراز کردیم از خارج به اینکه مجمع متعلق امر و نهی

مشمول بر ملاک واحدی از دو حکم است و دیگری ملاک ندارد، بین دو دلیل آن دو حکم معارضه در می‌گیرد؛ چون ثبوت هر دو ملاک در واقع امکان ندارد، ناچاریم به قواعد باب تعارض که عبارتند از ترجیح یا تخییر مراجعه کنیم.

نتیجه: ملاک تعارض بین دو دلیل در مقام اثبات عبارت از این است که مورد اجتماع مشتمل بر مناط واحد باشد (یعنی یکی از دو حکم ملاک دارد و دیگری ندارد) و اگر مورد اجتماع مشتمل بر مناط هر دو حکم باشد

بین دو مقتضی تزامم در می گیرد، در این صورت لابد از رجوع به مرجحات باب تزامم که عبارت از اهمیت و... و وجهی برای مراجعه به مرجحات باب تعارض نیست؛ چون فرض این است که تعارضی در کار نیست.

توضیح اشکال: در باب **ضد** گفتیم که مسئله تعارض مرتکز بر نظری منشأ تعارض بین دو دلیل عبارت است از عدم امکان ثبوت حکمین در مقابل جعل؛ چون ثبوت هر یکی از آنها، حکم دیگری را نفی می کند و آن را تکذیب می کند، معلوم است آنچه که گفته شد، فرق نمی کند بین قول به تبعیت احکام مرجحات مصالح و مفاسد را و یا اینکه قائل شوند به عدم تبعیت، و اینکه مورد اجتماع مشتمل بر مناط یکی از دو حکم باشد و یا نباشد. پس فرمایش مرحوم آقای آخوند رحمته الله علیه که فرمودند: اولاً: ضابطه تعارض بین دو دلیل عبارت از این است که مورد اجتماع دو دلیل باید دارای یک مناط از آن دو باشد، اصل و اساسی ندارد، بلکه صدورش از مثل ایشان مایه شگفتی است.

ثانیاً: گفته شد که تزامم بین ملاکات خارج از محل کلام است، بلی تزامم بین احکام محل بحث می باشد و گفتیم که ترجیح بدست مولی می باشد، این مولی است که جهات واقعیه را لحاظ می کند و برخی از آنها را بر بعضی دیگر مقدم می دارد و این هم وظیفه مکلف نیست؛ چون وظیفه اش فقط امتثال احکام مجعوله از ناحیه مولی است علاوه اینکه مکلف راهی برای شناخت جهات ترجیح ندارد.

خلاصه کلام: اگر مرحوم آقای آخوند رحمته الله علیه اراده کرده اند از **تزامم بین المقتضیین** نوع اول را، این خارج از محل کلام است، و اگر هم اراده فرموده اند تزامم بین دو دلیل را در مرتبه اقتضاء، گفته شد که تزامم عبارت است از **تنافی حکمین** در مرتبه فعلیتی که ناشی از عدم قدرت مکلف بر جمع بین آن دو در مقام امتثال است، بدون اینکه در مقام انشاء و جعل هیچ گونه تنافی ندارند. پس این جمله مرحوم آقای آخوند رحمته الله علیه: «بل کان من **باب التزامم بین المقتضیین**» دارای معنای محصلی نیست.

نقطه سوم در کلام مرحوم آقای آخوند رحمته الله علیه: اگر هر یک از دو دلیل متکفل حکم فعلی باشند، میان آن دو تعارض در می گیرد و لذا باید رفت به سراغ مرجحات باب تعارض، مگر اینکه بین آن دو دلیل جمع صورت گیرد، مثلاً حکم کنیم یکی از آن را بر حکم اقتضائی، آن هم به ملاحظه مرجحات باب تزامم.

متن عبارت مرحوم آقای آخوند علیه السلام: نعم لو كان كل منهما متكفلاً للحكم الفعلي لوقع بينهما التعارض فلا بد من ملاحظة مرجحات باب التعارض لو لم يوفق بينهما بحمل احدهما على الحكم الاقتضائي بملاحظة مرجحات باب المزاحمة.

استدراک بر فرمایشات قبلی که فرموده‌اند: اعمال مرجحات تراحم صورت می‌گیرد، یعنی گاهی از اوقات با **متزاحمین** معامله تعارض می‌شود و آن هم وقتی است که دو روایت ظهور در حکم فعلی داشته باشند مطلقاً حتی در حال اجتماع، بنابر امتناع، فعلیت هر دو حکم بر طبق مناطشان ممتنع می‌باشد، پس می‌بایست یکی از آن دو در مورد اجتماع فعلیت داشته باشند؛ چون علم اجمالی به کذب **احدهما** وجود دارد و این علم اجمالی هم موجب تعارض دو دلیل می‌شود پس حکم تعارض پیاده می‌شود اگر جمع دلالتی بین آن دو امکان نداشته باشد؛ زیرا با امکان جمع، موضوع تعارض منتفی می‌شود.

خلاصه کلام: خبرین واجدین للمناط گرچه از **متزاحمین** می‌باشند، لکن گاهی با آن‌ها معامله تعارض می‌شود البته زمانی که هر دو متکفل حکم فعلی باشند؛ چون بنابر قول به امتناع، علم اجمالی به کذب **احدهما** به وجود می‌آید، در نتیجه احکام تعارض به شرط عدم امکان جمع عرفی به وجود می‌آید. مثل صلاة ظهر در **یوم** جمعه و **صلاة** جمع، علم اجمالی بکذب **احدهما** وجود دارد؛ چون اجماع داریم که یکی از آن دو تا فعلیت ندارند.